

قدر اصحاب رسول الله
صلى الله عليه
والآله وسلم

را بدانید

پنج سوال و جواب در مورد صحابه
از شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ

قدر اصحاب رسول الله ﷺ را بدانید
پنج سوال و جواب در مورد صحابه

عنوان کتاب:

عنوان اصلی:

تألیف:

مترجم:

عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - دیگر مسائل عقیدتی

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ شمسی، شعبان ۱۴۳۷ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahedin.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۳..... مراتب و درجات اصحاب رسول الله ﷺ
- ۷..... خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۹..... اسلام عمرو بن عاص و جریان نفاق
- ۱۱..... آیا ابوبکر و عمر منافقی را در کار حکومتی بکار گماشتند؟
- ۱۵..... آیا گناه، اعمال خوب را نابود و ایمان را زایل می‌گرداند؟
- ۱۹..... اهل سنت به عصمت غیر انبیاء قائل نیستند
- ۲۱..... اجتهاد
- ظهور گروه‌های افراطی در خلافت علی و ارشادات رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۳.....
- ۲۶..... جواب سؤال دوم:
- ۲۷..... آیا معاویه ادعای خلافت داشته است؟
- ۲۹..... حدیث عمار
- ۲۹..... جواب سؤال سوم:
- ۳۱..... تقسیم‌بندی مربوط به اهل بغی

آیا با قاتل عمار باید جنگید؟ ۳۵

عقیده قاعدین در جنگ و همراهی نکردنشان با گروه‌های متخاصم

..... ۳۶

جواب سؤال چهارم: ۳۷

جواب سؤال پنجم: ۳۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سؤال: کسی که معاویه را لعن می‌کند، وظیفه ما در مقابل وی چه می‌باشد؟ آیا پیامبر ﷺ فرموده است: هرگاه دو خلیفه باهم جنگیدند، یکی از آنها ملعون است؟ «إِذَا اقْتَتَلَ خَلِيفَتَانِ فَأَحَدُهُمَا مَلْعُونٌ» آیا عمار را لشکر باغی به قتل رسانده و قاتل آن نیز لشکر معاویه بوده است؟ آیا حجاج بن یوسف شخص شریفی از اهل بیت را کشته است؟

جواب: الحمد لله. ائمه در این مورد اتفاق دارند که اگر کسی، یک نفر از اصحاب رسول الله ﷺ، همچون معاویه پسر ابوسفیان، عمرو بن عاص و امثال آنها و یا افضل‌تر از ایشان، همانند ابو موسی اشعری و ابو هریره و همچنین کسانی که فضیلتشان بیشتر است، مانند طلحه، زبیر، عثمان، علی بن ابی طالب یا ابوبکر صدیق و عمار و یا عایشه ام المؤمنین و دیگر اصحاب رسول الله ﷺ را مورد طعن قرار دهد، مستحق شدیدترین مجازات می‌باشد. علماء نزاعشان بر این است که آیا چنین فردی کشته شود یا به کمتر از قتل مورد عقوبت قرار گیرد؟ چنانکه در جای دیگر آن را به صورت گسترده‌تری شرح داده ایم. در صحیحین از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ». «به اصحاب من ناسزا مگوئید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به یک مد (مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق

۱- أخرجه بخاری و مسلم في صحيحهما و ترمذی، ابوداود و ابن ماجه في سننهما و احمد في

کرده‌اند، نمی‌رسد». و این در حالی است که لعنت کردن از ناسزاگویی مهمتر است. چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ»^۱. «لعن مؤمن چون کشتن اوست».

۱- بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود، ابن ماجه و احمد آن را روایت کرده اند.

مراتب و درجات اصحاب رسول الله ﷺ

اصحاب رسول الله ﷺ برگزیده مؤمنان هستند چنانکه در حدیث صحیح ثابت است که فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»^۱. «بهترین‌های امت من در دوره‌ای قرار دارند که من در آن مبعوث شده‌ام، سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و بعد از ایشان کسانی دیگر که به دنبال آنها خواهند آمد». بهترین افراد در تمام زمانها، دوران اصحاب، تابعین و تابع تابعین می‌باشد. هرکس پیامبر را دیده و در همان حال به او ایمان داشته است، به همان اندازه مصاحبت، از رتبه صحابی بودن برخوردار است. چنانکه در حدیث صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که فرموده: «يَعْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَعْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مِنْ صَحْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَعْزُو فِتْنًا مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مِنْ صَحْبِ مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ. فَيَفْتَحُ لَهُمْ»^۲. «لشکر مؤمنان جهاد می‌کند. به آنها گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که رسول الله ﷺ را دیده باشد؟ جواب می‌دهند: بله. سپس فاتح خواهند شد. بعد لشکر مؤمنان به جهاد می‌پردازد. گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که صحابی رسول الله ﷺ را دیده باشد؟ جواب می‌دهند: آری. پس دو باره پیروز خواهند شد. بعد لشکر مؤمنان به جهاد می‌پردازد. گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد کسی را که، او

۱- بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود و امام احمد روایت کرده اند.

۲- بخاری در المناقب و مسلم در فضائل الصحابه و احمد در مسندش آن را آورده است.

صحابی رسول را دیده است؟ جواب می‌دهند: آری. پس پیروز خواهند شد». بنابراین ضمن اینکه حکم را به صحابی بودن نسبت داده است به دیدار و رؤیت نیز منوط کرده است. از آنجا که لفظ صحابی، لفظی است که در آن عموم و خصوص وجود دارد، به همان خاطر افراد در یک مرتبه از صحابی بودن قرار ندارند. مرتبه‌ای که عشره مبشره واجد آنند، دیگران فاقد آن مرتبه صحابی بوده‌اند. چنانکه در جریان ناراحتی و نزاعی که میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف پیش آمد. رسول الله ﷺ خطاب به خالد فرمود: «يَا خَالِدُ لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مَدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۱. «ای خالد به اصحاب من ناسزا مگویید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به یک مد (مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق کرده‌اند، نمی‌رسد». چون عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان از جمله کسانی هستند که در آغاز بر دیگران سبقت جستند و از جمله افرادی هستند که قبل از فتح حدیبیه انفاق کرده‌اند؛ خالد بن ولید و افرادی چون او، بعد از فتح حدیبیه تسلیم شدند، ایمان آوردند، انفاق کردند و جهاد نمودند. بنابراین در یک درجه نیستند. همچنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنۢ مِّنۡ أَنْفَقَ مِنۡ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنۡ بَعْدِ وَقَتَّلُوا وَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ﴾ [الحديد: ۱۰]. «کسانی از شما که پیش از فتح از اموال خود بخشیده‌اند و در راه خدا جنگیده‌اند، با دیگران برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده و جنگیده‌اند. و خداوند به همه وعده نیکو داده است». منظور از فتح، صلح

۱- أخرجه بخاری و مسلم في صحيحيهما و ترمذی، ابوداود و ابن ماجه في سننهما و احمد في

حدیبیه است که رسول الله ﷺ زیر درختی در همان محل با اصحابش پیمان بست و آنها که با رسول الله ﷺ در آن مکان بیعت کردند بیش از ۱۴۰۰ نفر بودند و همان‌ها فاتحان خیبر شدند. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِّنْ بَايَعِ تَحْتِ الشَّجَرَةِ»^۱. «هیچکدام از آنهایی که در زیر آن درخت بیعت کردند وارد جهنم نمی‌شوند». سوره فتح که این آیه در آن قرار دارد قبل از فتح مکه حتی قبل از اینکه رسول الله ﷺ حج عمره را به جای آورد، نازل شده است و حال آنکه رسول الله ﷺ با اصحابش در صلح حدیبیه که سال ششم هجری بود زیر آن درخت بیعت بستند و در آن سال صلح مشهور به صلح حدیبیه را با مشرکین منعقد نمودند، که به واسطه آن صلح، فتوحاتی که جز الله نمی‌دانست برای مسلمین پیش آمد، علیرغم اینکه جمعی از مسلمین نسبت به آن صلح، کراهت داشتند و به عاقبت پسندیده آن واقف نبودند تا جایی که سهیل بن حنیف می‌گوید: ای مردم آرای خویش را مورد اتهام قرار دهید، در روز حدیبیه با مشرکین قرارداد صلح امضاء شد ابوحنبل را دیدم که به مسلمین پناه آورد^۲. اگر می‌توانستم در آن روز امر رسول الله ﷺ را قبول نکنم، رد می‌کردم. که این جریان را بخاری و دیگران روایت کرده‌اند. در سال بعد از صلح حدیبیه رسول اکرم ﷺ همراه مؤمنانی که با او خارج شده بودند، برای حج عمره وارد مکه گردیدند. در آن هنگام اهل مکه با مشرکان بودند. در سال هشتم، در ماه رمضان مکه فتح شد و حال آنکه در سوره فتح، الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ

۱- رواه ترمذی وقال: حدیث حسن صحیح.

۲- بنا به مفاد عهدنامه در صورت پناه آوردن مشرکانی که ایمان می‌آوردند و به مسلمین می‌پیوستند، مسلمانان وظیفه داشتند آنها را تحویل دهند، که عمل شد.

ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾ [الفتح: ٢٧]. «به خواست خدا همه شما در امن و امان و سرتراشیده، مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل مسجد الحرام خواهید شد. ولی خداوند چیزهایی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید. و به همین جهت فتح نزدیکی (که صلح حدیبیه است) را پیش آورد».

سوره فتح به آنها وعده می‌دهد که با حالت امن وارد مکه می‌شوند و وعده اش را در سال بعد تحقق بخشید و در این مورد آیه ١٩٤ سوره بقره نازل گردید که می‌فرماید: ﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ﴾ [البقرة: ١٩٤]. «ماه حرام در مقابل ماه حرام است و مقدسات دارای قصاص است». این‌ها همگی قبل از فتح مکه بود، بنابراین کسی که خیال کند سوره فتح بعد از فتح مکه نازل شده است، دچار اشتباه آشکاری گشته است. در هر حال هدف این است که آنهایی که قبل از فتح مصاحب و همدم پیامبر بودند استحقاق فضیلت بیشتری دارند تا جایی که به خالد بن ولید فرمود: «لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي». چون آنها قبل از اینکه خالد و امثال او صحابه شوند، اصحاب رسول الله ﷺ بودند.

خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبکر صدیق رضی الله عنه

از آنجا که ابوبکر صدیق در مزیت ویژه‌ای از صحابه بودن قرار دارد که او را در بین تمام آنها خصوصیت خاصی بخشیده است. در حدیث صحیحی که بخاری از ابی درداء روایت کرده، آمده است: یکبار بین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سخنی رد و بدل شد که موجب رنجش عمر گردید. ابوبکر از عمر خواست برایش طلب بخشش کند و او را عفو نماید، اما عمر امتناع کرد. ابوبکر به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و جریان را برایش بازگو نمود. پس از این جریان عمر پشیمان شد و به دنبال او به راه افتاد. او را در خانه نیافت؛ گفتند: هم اکنون نزد رسول الله صلی الله علیه و آله است. هنگامی که به حضور رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله او را گرفت و به خاطر ابوبکر از او خشمگین گشت و گفت: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قُلْتُ: إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقْتُ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي؟ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي؟! فَمَا أُوذِي بَعْدَهَا». «ای مردم، من پیش شما آمدم و گفتم: من فرستاده الله به سوی شما هستم، گفتید: دروغ می‌گوی. اما ابوبکر گفت: راست گفتمی. آیا شما دوست مرا ترک می‌کنید؟! آیا شما دوست مرا ترک می‌کنید؟! پس بعد از آن دیگر اذیت نشد».

در اینجا صحابی بودن را خاص ابوبکر نموده است، چنانکه قرآن خاص او قرار داده است که این رتبه صحابی بودن را دیگران ندارند. ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «در حالیکه (دو نفر بیش نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود) هنگامی که آن دو در غار (ثور) جای گزیدند و در آن سه روز) ماندند (ابوبکر

ترسید که از سوی قریشیان به جان پیامبر گزندی رسد) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خدا با ماست». و در صحیحین از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَأَخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: بَلْ نَفْدِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَمْوَالِنَا وَأَنْفُسِنَا» «الله تعالی بنده‌ای را در بین زندگی دنیا و حیات اخروی مخیر کرد اما او آنچه را نزد الله است، برگزید. بعد از این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر گریست و در همان حال می‌فرمود: جان و مالمان فدای تو باد». در ادامه ابو سعید می‌فرماید: از این فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مردم تعجب کردند که الله بنده‌ای را در بین دنیا و آخرت مخیر کرد در حالی که ابوبکر از ما آگاه‌تر بود و مقصود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را فهمید که آن انتخابگر، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. و باز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي، لَا تُبْقَيْنِي فِي الْمَسْجِدِ حَوْخَةً إِلَّا حَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ» «در بین مردم از مصاحبت و دست و زبان ابوبکر بیشتر از همه احساس امنیت می‌کنم و اگر می‌شد من [از اهل زمین] خلیلی را برگزینم ابوبکر را خلیل خود می‌نمودم اما او برادر و صحابه من است؛ هر دری به مسجد باز می‌شود را ببندید تنها در ابوبکر را باز بگذارید». و این احادیث به اتفاق دانشمندان عالم به گفتار، کردار و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، از صحیح‌ترین احادیثند. هدف این است که در لفظ صحابی بودن عموم و خصوص نهفته است. صحابی، به صورت عام، شامل تمام کسانی است که در حال ایمان، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیده باشد و فرق نمی‌کند یکسال، یا یکماه و یا ساعتی بوده باشد.

اسلام عمرو بن عاص و جریان نفاق

معاویه، عمرو بن عاص و امثال ایشان مؤمنین هستند. هیچ فردی از سلف صالح، آنها را متهم به نفاق ننموده است. در صحیح مسلم آمده است: آن هنگام که عمرو بن عاص به خدمت رسول الله ﷺ رسید شرط بیعتش را این قرار داد: «عَلَى أَنْ يُغْفَرَ لِي مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِي» [هر گناهی تا کنون کرده‌ام بخشیده شود]. رسول الله ﷺ به او فرمود: «فَقَالَ يَا عُمَرُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ» «ای عمرو آیا نمی‌دانی که اسلام آنچه را قبل از خودش باشد، محو می‌کند».

«و معلوم آن الإسلام الهادم هو إسلام المؤمنین، لا إسلام المنافقین [و معلوم است که اسلام نابودکننده گناهان اهل ایمان است نه اسلام آوردن منافقین]. همچنین عمرو بن عاص و امثال وی از جمله کسانی بودند که به میل و رغبت خویش اسلام را پذیرفتند. در بین مهاجرین منافق وجود نداشت؛ بلکه نفاق در بین بعضی از افراد انصار موجود بود. علتش این بود که انصار اهل مدینه بودند، هنگامی که اشراف و بزرگان قبایل و اکثریت مردم مسلمان شدند بعضی به قصد نفاق و به علت محتاج بودن در زندگی با مسلمانان و ظهور قدرت اسلام، در بین ملتشان اظهار اسلام کردند. اما اهل مکه اشراف، بزرگان و اکثریت مردم کافر بودند و به جز آنهایی که در ظاهر و باطن مؤمن بودند، هیچ فردی دیگری اظهار ایمان نمود. چون هرکس ایمانش را آشکار می‌کرد مورد اذیت و آزار مشرکان قرار می‌گرفت. پس آن هنگام که رسول الله ﷺ به مدینه هجرت نمود اکثریت مؤمنان با او هجرت کردند و مشرکان مانع هجرت بعضی از آنها شدند، چنانکه مردانی از بنی مخزوم، ولید پسر مغیره، برادر پدر و مادری خالد و برادر مادری ابوجهل را از هجرت ممانعت کردند، به

همین مناسبت پیامبر ﷺ برای این دسته قنوت می خواند و در قنوتش می فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «بار الها ولید پسر ولید و سلمه پسر هشام و بقیه مستضعفین از مؤمنین را نجات بده».

«اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَظَأْتِكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» «بار الها سختگیریت را بر قبیله مضر بیفزای و آنها را دچار قحطی و خشکسالی گردان چون سالهایی که بر مردم مصر در زمان یوسف علیهِ السَّلَام گذشت».

مهاجرین از اول تا آخر کارشان، فردی یافت نمی شود که متهم به نفاق باشد بلکه همه آنها مؤمن هستند و شهادت به ایمانشان داده شده است و لعن مؤمن چون کشتن اوست.

آیا ابوبکر و عمر منافقی را در کار حکومتی بکار گماشتند؟

اما معاویه پسر ابوسفیان و امثال او از آزادشدگانی هستند که بعد از فتح مکه مسلمان شدند و عکرمه پسر ابوجهل، حارث پسر هشام، سهیل پسر عمرو، صفوان پسر امیه، ابوسفیان پسر حارث نوه عبدالمطلب و کسانی غیر از آنها که به اتفاق مسلمین، مسلمان شدندشان بسیار عالی بود از آن جمله‌اند. که بعد از آن احدی از آنها متهم به نفاق نگردید.

رسول الله ﷺ مأموریت کتابت وحی را به معاویه پسر ابوسفیان داد و در موردش فرمود: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَقِيهِ الْعَذَابَ» «بار الها به او کتاب و حساب بیاموز و از عذاب محفوظش بدار». یزید پسر ابوسفیان برادر معاویه از او بهتر و افضلتر می‌باشد. او یکی از فرماندهانی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح شام به کار گمارد و او را به وصیتی معروف سفارش نمود. ابوبکر راه می‌رفت و یزید سوار بر اسب بود. در آن حال گفت: ای خلیفه رسول خدا یا تو نیز سوار می‌شوی و یا من هم پیاده می‌گردم. ابوبکر فرمود: نه من سوار می‌شوم و نه تو پیاده می‌گرددی بلکه من می‌خواهم با برداشتن گام‌هایی در راه خدا، مأجور گردم. عمرو بن عاص یکی دیگر از فرماندهان و سومی شرجیل پسر حسنه و چهارمی که سمت فرماندهی کل را هم داشت خالد بن ولید بود که عمر رضی الله عنه او را عزل و فرماندهی را به ابوعبیده عامر پسر جراح سپرد، همان کسی که در حدیث صحیح از پیامبر روایت شده که او امین این امت است. شام به فرماندهی او و عراق نیز به فرماندهی سعد پسر وقاص فتح گردید.

هنگامیکه در خلافت عمر، یزید پسر ابوسفیان وفات نمود، برادرش، معاویه را به جای او به کار گمارد. عمر پسر خطاب رضی الله عنه تیزبین‌ترین مردم و آگاهترین آنها به احوال مردمان و پایدارترین و عالمترینشان به حق بود تا جایی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در موردش می‌فرمود: ما همواره می‌گفتیم که گویا اطمینان و آرامش بر زبان عمر جاری گشته است. و رسول الله ﷺ در موردش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ضَرَبَ بِالْحَقِّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ» «همانا الله جل جلاله حق را بر قلب و زبان عمر جاری کرده است».

عبدالله بن عمر می‌گوید: نشنیده‌ام که عمر بگوید: نظر من بدانگونه است جز اینکه به همانگونه که نظر داده بود حاصل می‌گشت. رسول الله ﷺ به او فرمود: «مَا لَفَيْكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَّكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ» «نشده که شیطان تو را در حین عبور از گذری ببیند جز اینکه برای عبور خویش گذرگاهی دیگر برگزیند». نه ابوبکر و نه عمر هیچ وقت منافقی را بر امور مردم به کار نگماردند و هیچکدام از آن دو اقوام و نزدیکان خویش را برای امورات مردمی استفاده نکردند و هرگز در راه خدا لومه لومه کنندگان نتوانست آنها را باز دارد، بلکه هنگامی که با اهل ارتداد جنگیدند و آنها را به اسلام برگرداندند، آنها را از سوار اسب و حمل سلاح بازداشتند تا اینکه صحت توبه آنها آشکار گردد. عمر رضی الله عنه به سعد بن وقاص که امیر عراق بود فرمود: هیچکدام از آنها را به سرپرستی امورات مردم مگمار و در امورات جنگی با آنها مشورت مکن. در حالیکه در بین آنها فرماندهان بزرگی چون طلیعه اسدی، اقرع بن حابس، عیینه بن حصن، اشعث بن قیس کندی و امثال آنها بودند ولی چون ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از ایشان به خاطر نفاق بیمناک بودند، امورات مسلمین را به آنها واگذار نکردند. اگر عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان و امثال آنها از جمله کسانی بودند که از نفاقشان می‌ترسیدند، ولایت امور مسلمین را به آنها نمی‌سپردند. جدای از این عمرو بن عاص کسی بود که نبی اکرم ﷺ در غزوه ذات السلاسل فرماندهی را به

وی سپرد، و پیامبر هرگز منافقی را بر مسلمین به کار نمی‌گمارد. رسول الله ﷺ ابوسفیان بن حرب پدر معاویه را بر نجران به کار گمارد و این امر هنگام وفات رسول الله ﷺ نیز بردوام بود. آری رسول الله ﷺ وفات یافت در حالیکه ابوسفیان نائب او بود و حال آنکه جملگی مؤمنان اتفاق دارند که اسلام معاویه از اسلام پدرش بهتر بود. پس چگونه ممکن است این‌ها منافق باشند در حالیکه رسول الله ﷺ در امور مربوط به مسلمانان در علم و عمل به آنها اطمینان و اعتماد نماید؟!

معلوم است که معاویه و عمرو بن عاص و غیر آنها در بینشان فتنه‌هایی واقع گشته است اما علی رغم این مسائل هیچکدام از دوستان و هیچکدام از دشمنانشان چه آنها که در حال جنگ بودند و چه آنها که در بینشان جنگ حاکم نبود، آنها را متهم به دروغ بستن به رسول الله ﷺ نکرده‌اند. بلکه همه دانشمندان اسلامی از صحابه و تابعین و بعد از آنها نیز بر راستگویی و صداقت‌شان نسبت به رسول الله ﷺ اتفاق دارند. و در روایت و اخبار رسول الله ﷺ از آنها امین هستند، در حالیکه اگر منافق چیزی را از رسول الله ﷺ نقل کند قابل اعتماد نیست؛ بلکه کذاب است و بر رسول الله ﷺ دروغ بسته است. حال که مؤمن هستند و الله و رسولش را دوست دارند، هرکس آنها را لعن کند، الله و رسولش را معصیت و نافرمانی کرده است.

آیا گناه، اعمال خوب را نابود و ایمان را زایل می‌گرداند؟

در صحیح بخاری ثبت است که معنایش بدین گونه است: «مردی لقبش الاغ بود، این مرد شرابخوار بود و هر وقت شراب می‌خورد او را به حضور رسول الله ﷺ می‌آوردند و حد شرابخوار را بر او جاری می‌کردند، یکبار که او را به حضورش آوردند، نفری از حاضرین گفت: خدا او را لعنت کند چقدر او را به حضور رسول الله ﷺ می‌آورند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «او را لعن نکنید چون الله و رسولش را دوست دارد». و این امر وظیفه هر مؤمنی است. و اگر کسی الله و رسولش را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست. هرچند در اصل ایمان و آنچه داخل در ایمان است دوستی و محبت الله و رسولش در دل افراد با هم متفاوت است، و همین امر موجب تفاوت در رتبه ایمان می‌گردد. با این حال می‌بینیم که رسول الله ﷺ شراب، سازنده آن، آنکه برایش ساخته می‌شود، کسی که آن را می‌خورد، آنکه شراب را در مجلس می‌گرداند، آنکه حامل شراب است، آنکه برایش حمل می‌کند و آنکه بهایش را می‌ستاند همگی را به عام، لعن فرموده است در حالیکه از لعن این فرد معین، نهی می‌نماید. علت آن واضح است چون لعنت از باب تهدید است و به عموم آن حکم می‌شود اما در مورد شخص معین چه بسا به واسطه توبه صحیح یا حسنات محو کننده گناه و مصائب و گرفتاری‌هایی که کفاره گناهانند و یا شفاعتی که مورد قبول رب عالمیان قرار گیرد یا اسباب دیگری که ضررش عذاب را از گناهکار دور می‌کند، تهدید ناشی از لعنت از آن فرد معین رفع گردد و این در مورد شخصی است که گناهش محقق است.

در همین رابطه حاطب بن ابی بلتعنه را می‌بینیم که مرتکب آن عمل ناشایست گردید و در حق فرمانده و صاحب امرش بدی کرد چنانکه در صحیح ثابت است که

غلامش گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْدُخُلُ حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ النَّارَ» «ای رسول خدا حاطب به آتش در خواهد افتاد». رسول الله ﷺ فرمود: «كَذَّبْتَ، إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ» «دروغ می گویی. او در غزوه بدر و حدیبیه حضور داشت».

در صحیح آمده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ او و زبیر بن عوام را فرستاد و به آن دو گفت: به باغچه خوخ خواهی رفت که طعینه (نام زنی بود) در آنجاست و حامل نامه ای است. علی می گوید: به راه افتادیم و اسبان را به سختی می راندیم تا به طعینه رسیدیم. گفتیم: نامه کجاست؟ گفت: نامه ای ندارم. به او گفتیم: یا نامه را تحویل می دهی یا لباس هایت را در می آوریم. نامه را که در زیر موهای سرش پنهان کرده بود، خارج کرد، ما آن را خدمت رسول الله ﷺ آوردیم. آن نوشته ای بود که حاطب برای بعضی از مشرکان در مکه نوشته بود و آنها را از بعضی امورات پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه کرده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حاطب این چیست؟ جواب داد، والله یا رسول الله ﷺ این کار را به خاطر ارتداد از دینم انجام نداده ام و به خاطر رضایت به کفر بعد از اسلام نبوده است، بلکه من در بین قریش مردی بی کس و کارم و آن را به خاطر خودم انجام نداده ام. بقیه مسلمین دارای فامیل ها و کسانی از خویشاوندان هستند که خانواده هایشان را در مکه حمایت می کنند و با این کار خواستم در بین مشرکین حامیانی بیابم که اهل بیتم را حمایت کنند، و در عبارتی بدین صورت آمده که دانستم که این کار من به تو ضرر نمی رساند؛ چون الله، رسولش و مؤمنان را یاری می دهد، در آن وقت عمر گفت: مرا رها کن تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ» «او در بدر حاضر بود و تو چه می دانی الله تعالی خود آگاه به احوال اهل بدر است که در موردشان فرمود: هر چه می خواهید انجام دهید که من از شما در گذشته و شما را

بخشیدم». این گناه بزرگ را خداوند به سبب حضور در بدر به او بخشید. و این دلیل است که الله تعالی به سبب حسنات بزرگ، گناهان بزرگ را می‌بخشد و همه مؤمنان به وعد و تهدیدات الله ایمان دارند. چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ!». «کسی که آخرین کلامش در دنیا لا اله الا الله باشد داخل بهشت می‌شود». و امثال اینگونه وعده‌ها بدین صورت است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ١٠﴾ [النساء: ۱۰]. «بی‌گمان آنان که اموال یتیمان را از روی ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکمشان آتش [فرو می‌برند و] می‌خورند، و به آتشی برافروخته، در آیند». ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ٧ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸]. «هرکس به اندازه یک ذره خیری انجام دهد، آن را خواهد دید و هرکس به اندازه یک ذره شری انجام دهد به سزایش خواهد رسید». هنگامی که انسان بدی‌ها و نیکی‌هایش جمع می‌گردد، هرچند به خاطر بدی‌هایش استحقاق عقاب و سزا را دارد لکن الله تعالی به خاطر حسناتش او را ثواب می‌دهد و خوبی‌های مؤمن به خاطر آنچه که از وی صادر می‌شود، باطل نمی‌گردد. تنها خوارج عقیده دارند که خوبی‌های انسان به واسطه ارتکاب گناهان کبیره نابود می‌گردد. و معتزله معتقدند که انسان با ارتکاب گناهان کبیره جاودانه در آتش می‌ماند و به واسطه شفاعت یا چیز دیگر از آتش خارج نمی‌گردد و مرتکب گناه کبیره چیزی از ایمان برایش باقی نمی‌ماند و با انجام آن از مرتبه ایمان خارج می‌گردد.

این گفته‌ها نظراتی فاسد و مخالف کتاب الله، سنت متواتر و اجماع صحابه می‌باشند.

اهل سنت به عصمت غير انبياء قائل نيستند

اهل سنت و جماعت و ائمه دين معتقدند كه هيچيك از صحابه، يا نزديكان پيامبر ﷺ، يا سبقت جويندگان در دين و يا بقيه مؤمنان معصوم نيستند. بلكه معتقدند كه جايز است گناه از آنها صادر شود و الله تعالى به واسطه توبه، گناهانشان را مي بخشد و درجاتشان را بالا مي برد و به واسطه حسنات، گناهانشان را محو، يا به واسطه اسباب ديگر آنها را مي بخشد. چنانكه مي فرمايد: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٤﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [الزمر: ٣٣-٣٥]. «كساني كه حقيقت و صداقت را با خود آورده اند و كساني كه حقيقت و صداقت را باور داشته اند آنان پرهيزكارن واقعي هستند. هرچه بخواهند برايشان در پيشگاه خداوند آماده است، اين پاداش پرهيزكاران است. كه خداوند بدترين كارهاي ايشان را مي بخشد، و آنان را برابر نيكوترين كارهايشان پاداش عطا مي نمايد». و باز مي فرمايد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ۗ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ ۖ وَعَدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾﴾ [الاحقاف: ١٥-١٦]. «تا هنگامي كه به كمال توانمندی اش برسد و به چهل سالگی برسد، گوید: پروردگارا، به من توفيق ده تا نعمت را كه بر من و بر پدر و

مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گزارم و کار شایسته‌ای کنم که به آن خشنود شوی و فرزندانم را نیز برای من شایسته بدار. من به تو روی آورده‌ام و من از مسلمانانم. اینانند که نیکوترین کار [و کردار] شان را از آنان می‌پذیریم و از بدی‌هایشان در می‌گذریم. در [میان] بهشتیان خواهند بود. [طبق] وعده راستینی که به آنان نوید داده می‌شد».

اجتهاد

دانشمندان دینی ما معتقدند که انبیاء الهی صلوات الله علیهم از اصرار کردن بر گناهان معصومند ولی صدیقین، شهداء و صالحین معصوم نیستند و اینها در مورد گناهی است که به حقیقت تحقق می‌یابند، اما آنچه که در مورد آن اجتهاد شده باشد گاهی به هدف رسیده و گاه مرتکب خطا شده‌اند. اگر در اجتهاد به حق رسیده باشند دارای دو اجر و پاداش هستند، ولی اگر در نتیجه اجتهاد، خطا کرده باشند باز هم به خاطر اجتهادشان پاداش خواهند برد و خطایشان مشمول عفو الهی است، در حالیکه اهل ضلالت و گمراهی، خطا و گناه را ملازم هم می‌دانند. گاه در موردشان غلو و افراط می‌کنند و آنها را معصوم می‌دانند، گاه در حقشان کوتاهی و ظلم می‌نمایند و گویند: آنها به خاطر خطا، اهل بغی می‌باشند. حال آنکه اهل علم و ایمان آنها را معصوم و گناهکار نمی‌دانند.

ظهور گروه‌های افراطی در خلافت علی و ارشادات رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

گروه‌های متعدد اهل بدعت و ضلالت از این جهت متولد گشته‌اند. گروهی سلف صالح را سب و لعن می‌کنند، چون معتقدند آنها مرتکب گناه شده‌اند و هرکس آن کارها را انجام دهد مستحق لعنت است. گاه آنها را فاسق می‌نامند یا تکفیر می‌کنند. چنانکه خوارج علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان و دوستدارانشان را سب و لعن می‌کنند و آنها را مستحق قتل و کشتار می‌دانند، در حالیکه خودشان همان کسانی هستند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در موردشان فرموده است: «يَحْفَرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ» «هرکدام از شما نمازش را در مقایسه با نمازشان، روزه اش را در مقابل روزه ایشان و قرائتش را در برابر قرائت آنها کم می‌بیند. قرآن می‌خوانند ولی از حنجره هایشان پایین تر نمی‌رود. آنگونه که تیر از کمان خارج می‌گردد آنها نیز از اسلام خارج می‌شوند». و باز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «تَمْرُقٌ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ!». «هنگامی که تفرقه در مسلمانان پدید آید گروه خاصی از آنها جدا می‌شود آن وقت مسلمانان دو طایفه شده‌اند. بهترینشان با آنها می‌جنگد». و این همان مارقینی هستند که بر علی بن ابی طالب خروج کردند. و کسانی را که ولایت و سرپرستی او را قبول کردند، تکفیر نمودند. در آن زمان مسلمانان دو دسته شده

۱- أخرجه البخاری فی الصحيح، نسائی، ابوداؤد و ابن ماجه فی سننهم و احمد فی مسنده و

بودند، دسته‌ای همراه علی رضی الله عنه و دسته‌ای دیگر همراه معاویه بودند. علی و اصحابش با آن دسته جدا شده از مسلمانان جنگیدند و امور به همان صورت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود، واقع شد. در همین رابطه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که به فرزندش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱. «این فرزند من آقا و سید است. بزودی الله تعالی به وسیله وی بین دو طائفه بزرگ از مسلمین صلح ایجاد خواهد کرد». همانگونه نیز شد. الله تعالی به واسطه او بین دسته علی و معاویه صلح ایجاد نمود.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن را به واسطه این صلحی که به دست او ایجاد شد مدح می‌کند و او را سید می‌نامد. چون آنچه را حسن انجام داده، الله و رسولش دوست دارند و مورد رضای آنهاست. و اگر امر خلاف این بود یعنی جنگ و دعوی ایجاد شده بین مسلمین همان چیزی بود که الله تعالی و رسولش به آن فرمان داده بودند، نمی‌بایستی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن را به خاطر ترک این امر مدح می‌کرد، چون در آن وقت حسن ترک امور واجبی را که الله انجامش را دوست دارد، کرده بود و این نص صریح، به صراحت اعلام می‌دارد که آنچه حسن انجام داده قابل ستایش و مشمول رضای الله و رسولش می‌باشد. در صحیح بخاری آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن را بر رانش گذاشته بود و اسامه پسر زید را نیز در آغوش داشت و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَجِبْهُمَا» «بار الها من این دو نفر را دوست دارم و تو نیز دوست بدار این‌ها را». و این حدیث هم باز از جمله دلایلی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله آن محبتش را در آن نسبت به حسن اظهار داشته است. حسن و اسامه در میان مردم در انجام کاری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن را به خاطر آن مدح نمود راغبتر بودند و نسبت به آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آن مخالفت داشت، نفرتشان بیشتر بود. این مسئله نشان

۱- بخاری در صحیحش و ترمذی، ابوداود، نسائی و امام احمد آن را روایت کرده اند.

می‌دهد که از دید رسول الله ﷺ طرفین جنگ صفین به مانند خوارج نیستند که به کشتارشان امر نماید، ولی در مورد این‌ها امر با یکی نمی‌نماید بلکه صلح ایجاد شده در بینشان را می‌ستاید و به همین دلیل نیز صحابه و ائمه در صحت جنگ با خوارج اتفاق دارند. از موضعگیری امام علی نیز پیداست که از جنگ با خوارج مسرور بود و از جمله روایت او از پیامبر ﷺ است که دستور به جنگ با آنها را می‌دهد و این چیزی است که از عملکردش هم پیداست. اما در مورد جنگ صحابه در آثار رسول الله ﷺ روایتی از پیامبر ﷺ وجود ندارد و علی نیز نسبت به وقوع آن مسرور نبوده است، بلکه آنچه معلوم می‌باشد این است که ایشان محزون و ناراحت از انجام آن بوده است و آرزو داشته که ای‌کاش واقع نمی‌شد. رسول الله ﷺ از بعضی تشکر کرد. و دو دسته درگیر مابین صحابه را از کفر و نفاق بری داشته و اجازه ترحم و عطف را نسبت به کشتگان طرفین داده است، و نمونه‌های دیگر نیز از این قبیل هستند که اتفاق علی و دیگران از صحابه را در مورد اینکه طرفین درگیر، مؤمن بوده‌اند، می‌رساند. و قرآن گواهی می‌دهد که جنگ واقع شده در بین مؤمنان، آنها را از ایمان خارج نمی‌گرداند. ﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰]. «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند

عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود». الله تعالی در این آیات با وجود جنگ و تجاوز باز هم آنها را مؤمن و برادر هم می‌داند.

جواب سؤال دوم:

حدیث مذکور که می‌گوید: «إِذَا اقْتَتَلَ خَلِيفَتَانِ فَأَحَدُهُمَا مَلْعُونٌ» «هنگامی که دو خلیفه با هم جنگیدند یکی از آن دو ملعون است» از دروغ‌های ساخته شده است و هیچکدام از علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند و در هیچکدام از کتاب‌های تدوین شده در زمینه حدیث که مورد اعتماد است، وجود ندارد.

آیا معاویه ادعای خلافت داشته است؟

معاویه نیز ادعای خلافت نداشته است و هنگامی که با علی جنگید به این خاطر نبوده که او خلیفه است و حتی خود را مستحق آن نیز ندانسته و این امور در مورد او ثابت است. خود معاویه نیز برای کسی که این سؤال را از وی کرده این مسئله را توضیح داده است. معاویه و اصحابش جنگ را بر علی و یارانش آغاز نکرده‌اند و برتری طلبی ننموده‌اند، بلکه علی علیه السلام و یارانش آن هنگام که رأیش بر این قرار گرفت، زیرا اطاعت و بیعت کردنشان با علی واجب بود؛ چون نباید مسلمین غیر از یک خلیفه داشته باشند و آنها نیز از اطاعت علی خارج و از ادای این واجب امتناع نمودند و نیز اهل شوکت و قدرتند رأیشان بر این قرار گرفت که با آنها بجنگند تا این واجب را ادا نمایند و اطاعت و جماعت حاصل آید. طرف معاویه و اصحابش بر این باور بودند که این امر بر آنها واجب نیست و اگر به این خاطر کشته شوند مظلوم بوده‌اند، چون عثمان رضی الله عنه به اتفاق مسلمین به مظلومی کشته شد و قاتلانش نیز در لشکر علی بودند و قدرتشان نیز در آن لشکر غالب و ظاهر بود و اگر از اطاعت امتناع نکنیم بر ما ظلم می‌کنند و بر علیه ما نیز تجاوز خواهند کرد، و برای علی نیز ممکن نیست که تجاوز آنها را دفع کند، چنانکه نتوانست از عثمان رضی الله عنه نیز دفاع نماید و بر ما واجب است که با خلیفه‌ای بیعت کنیم که انصاف را در مورد ما رعایت کند و قادر به رعایت آن هم باشد. افراد جاهلی در بین هر دو دسته مخالف موجود بودند که ظن و گمان بد، نسبت به علی و عثمان داشتند که الله تعالی عثمان و علی را از آن بری داشته است. ظن و گمانشان در مورد علی علیه السلام این بود که دستور به قتل عثمان صادر کرده است و علی علیه السلام سوگند می‌خورد در حالیکه بدون سوگند نیز علی صادق و راستگو است و حتی به کشتن عثمان هم میل نداشته است، و این مسئله بدون

شک و تردید در مورد علی معلوم و صحیح است، اما این مسائل را افرادی از دوستداران و دشمنان علی شایع می‌کردند. دوستدارانش از این کار قصدشان طعنه زدن به عثمان بود به اینکه او مستحق کشتن بود و علی امر به کشتن وی صادر نموده است. و دشمنانش با این کار می‌خواستند به علی ایراد بگیرند که او بر کشتن خلیفه مظلوم و شهید، قاتلان را یاور بوده است. چون صبر کرده و از او دفاع نموده است و در دفاع از وی خون مسلمانی ریخته نشده است. پس چگونه باید او را اطاعت کرد؟! و نمونه‌های دیگر از این مسائل که منحرفین از طرفداران عثمانیه و علویه به آن دامن می‌زدند و آن را سبب تحلیل مسائل قرار می‌دادند. اما هر دو دسته از طرفین به این امر اقرار داشتند که معاویه همتای علی نیست و در صورت امکان خلافت علی، جایز نمی‌دانستند دیگری خلیفه باشد. چون فضیلت و سبقت علی در اسلام، علم، دین، شجاعت و دیگر فضائل او بر همگان آشکار و معلوم بود، چنانکه فضائل دیگر برادرانش چون ابوبکر، عمر و عثمان و بقیه اصحاب رضی الله عنهم آشکار بود و از اهل شورا غیر از او و سعد بن ابی وقاص کسی نمانده بود. سعد نیز این امر را ترک نموده و این امر منحصر در عثمان و علی بود و آن هنگام نیز که عثمان وفات نمود فرد معینی جز علی رضی الله عنه برای این امر باقی نمانده بود. و تنها شر و فتنه به سبب قتل عثمان روی داد که این امر باعث قوت گرفتن اهل ظلم و عدوان، و ضعف اهل علم و ایمان گردید، تا جایی که این تفرقه و اختلاف به جایی رسید که اطاعت کردن از دیگری بهتر از اطاعت کردن از وی شد و به خاطر همین مسائل است که الله تعالی به جماعت و ائتلاف امر می‌کند و از تفرقه و اختلاف نهی می‌نماید. در همین مورد گفته‌اند: «ما یکرهون فی الجماعة خیر مما یجمعون من الفرقة» «آنچه در جماعت موجب ناخرسندی است از آنچه در تفرقه موجب خرسندی است بهتر است».

حدیث عمار

جواب سؤال سوم:

اما در مورد حدیثی که رسول الله ﷺ به عمار می فرماید: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» «گروهی باغی تو را می کشند». گروهی از اهل علم بر آن خرده گرفته اند، اما مسلم آن را در صحیح خود آورده است و در بعضی از نسخه های بخاری نیز موجود است. بعضی آن را تأویل کرده اند و گفته اند: منظور از باغی طالبان خون عثمانند. چنانکه گفته اند: «نَبِغِي ابْنِ عِفَانَ بِأَطْرَافِ الْأَسْلِ» «ما با لبه های تیز شمشیر طالب خون عثمان هستیم». اما این تأویل صحیح نیست بلکه آنچه رسول الله ﷺ گفته همان صحیح است و در اینکه عمار را گروه باغی کشتند با آنچه ذکر کردیم منافات ندارد، چون این امر همان گونه است که الله تعالی می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِئَءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: ۹ - ۱۰]. «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته ای که ستم می کند و تعدی می ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود

صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

علی رغم کشتار و بغی آنان را مؤمنانی می‌داند که برادر یکدیگرند و علی رغم اینکه به جنگ گروه باغی دستور می‌دهد آنها را مؤمن می‌خواند. بنابراین این طور نیست که هر چیز بغی، ظلم یا تجاوز باشد باعث خروج از ایمان و موجب لعن گردد. خصوصاً اگر این امر در مورد کسانی باشد که جزو بهترین امت اسلام مربوط به خیر القرون هستند.

تقسیم‌بندی مربوط به اهل بغی

هرکس باغی، ظالم یا متعدی و متجاوزگر باشد و یا مرتکب گناهی شود، به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند: یا اهل تأویل می‌باشند یا اهل تأویل نیستند. دسته اول که اهل تأویلند و مجتهد می‌باشند، اهل علم و دینند و از جمله کسانی می‌باشند که اجتهاد نموده‌اند، بعضی از آنها معتقد به حلال بودن اموری شده‌اند و بعضی همان امور را حرام دانسته‌اند. چنانکه بعضی از آنها تعدادی از انواع نوشیدنی‌ها را، بعضی دیگر تعدادی از معاملات ربوی و گروهی نیز عقود تحلیل و متعه و امثال این‌ها را حلال دانسته‌اند. این امر و نمونه‌هایی همچون آنها را از بهترین علمای سلف نقل کرده‌اند. این دسته از مجتهدین اهل تأویل و تفسیر غایت امرشان این است که دچار خطا شده‌اند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ كُنَّا مُّسِيئِينَ أَوْ نَحْنُ نَاقِطُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۶] «پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را به خاطر آن مواخذه مکن». و در صحیح وارد است که الله تعالی این دعا را مستجاب گردانیده است. و در جای دیگر از داود و سلیمان علیهم‌السلام خبر می‌دهد که آنها هر دو در موردی حکم کردند و یکی از آنها را به علم و حکمت تخصیص می‌گرداند علی‌رغم اینکه هر دوی آنها را به واسطه علم و حکمت می‌ستاید. پس اگر یکی از آنها چیزی را بر خلاف آنچه مجتهد دیگر فهم کرد، فهمید؛ بدین سبب ملامت نمی‌شود و این امر مانعی برای دینداری و علمش نیست هر چند اگر آن را به صورت واقعی می‌دانست و باز همانگونه که خود فهمیده بود حکم می‌کرد، گناه و ظلم بود و اصرار بر آن باعث فسق می‌شد لکن هرگاه به ضرورت، تحریم آن را دانست، حلال دانستنش کفر خواهد بود. بغی از این مقوله است. اما هنگامی که باغی مجتهد و اهل تفسیر و تأویل باشد و برایش مشخص و معلوم نگردد که او بغی نموده است بلکه خود را بر

حق می‌دانست، هر چند در عقیده اش دچار خطا گشته، نباید او را باغی خواند تا چه رسد به اینکه این امر موجب فسق او باشد، و کسانی هم که می‌گویند: باید با اهل بغی صاحب تأویل جنگید در مورد جنگشان با آنها می‌گویند که جنگ ما با آنها برای برطرف کردن ضرر بغی آنهاست و این جنگ را عقوبتی در مقابل کارشان نمی‌دانند بلکه آن را وسیله‌ای برای منع کردن تعدی و تجاوز به حساب می‌آورند و می‌گویند که: آنها بر عدالت باقی مانده‌اند و فاسق نیستند و آنها را چون غیر مکلف می‌دانند که مسئول اعمال خویش نیستند همانگونه که کودک، دیوانه، فراموشکار، بیهوش و خوابیده را از تجاوز و تعدی باز می‌دارند تا ظلمی از آنها صادر نشود حتی مانع از تجاوز حیوانات می‌شوند. و به نص قرآن کسی که مؤمنی را به خطا هر چند گناهکار نیست بکشد، باید دیه پرداخت نماید. به همین دلیل کسانی که حد شرعی بر آنها لازم شده است بعد از آنکه بر آنها مسلط شدند امام مسلمین حد شرعی را در موردشان اجرا می‌کند، حتی اگر توبه کرده باشند. هر چند توبه‌کننده از گناه بسان کسی است که گناه نکرده است و باغی اهل تأویل در صورت ارتکاب عملی که موجب حد شرعی گردد در مذهب مالک، شافعی و احمد بر او حد شرعی جاری می‌گردد و امثال اینگونه مسائل، متعدد و فراوانند. پس اگر بنا را بر این بگیریم که بدون تفسیر و تأویلی بغی صورت گرفته است در آن صورت گناهی واقع گشته است و گناه نیز عقوبت آن به واسطه سبب‌های متعددی چون حسنات محو کننده سینات، و مصائب و گرفتاری‌هایی که کفاره گناهان می‌باشند و چیزهای دیگر زایل می‌گردد. و حال اینکه عمار را گروه باغی کشته بدین معنی نیست که حتماً جریان دامنگیر معاویه و اصحابش باشد بلکه ممکن است مقصود آن گروه باشند که به او حمله کردند و وی را به قتل رساندند و آنها جزئی از سپاهیان بودند و هرکس راضی به کشتن عمار باشد حکم وی همان حکم قاتل عمار است، و آنچه معلوم و آشکار است در آن لشکر کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص و کسان دیگر بوده‌اند که

به کشتن عمار راضی نبودند، بلکه همه حتی معاویه و عمرو بن عاص کشتن عمار را انکار کردند. روایت است که معاویه کشتن عمار را بدین گونه تأویل نمود و گفت: قاتل عمار همان کسی است که وی را به این معرکه آورد، نه کسانی که او را کشتند و علی این تأویل را بدین گونه رد کرد و گفت: بنابراین در صورت صحت این تأویل ما قاتل حمزه سید الشهداء هستیم و در این جریان شکی وجود ندارد که آنچه علی رضی الله عنه گفت صحیح است. اما برای کسی که بخواهد در گفتگوهایی که بین علماء در مناظراتشان روی داده و حال آنکه بین آنها جنگ و قتال و تسلط نیز مطرح نبوده بنگرد. تأویلاتی از نصوص را در کلام آنها می‌بیند که به درجات زیاد ضعیفتر از تأویل معاویه است.

هرکس این تأویل را بپذیرد رأی او این نخواهد بود که معاویه قاتل عمار است، بنابراین او را باغی نمی‌داند هرچند در نفس امر و واقع باغی باشد او اهل تأویلی است که دچار خطا شده است.

آیا با قاتل عمار باید جنگید؟

در بین فقهاء نیز اتفاق بر این نیست که باید هرکس عمار را کشته با وی جنگید. بلکه دو قول مشهور دارند و طرفدارانش از اکابر صحابه هستند، بعضی از آنها نظرشان جنگیدن همراه با عمار و گروه اوست و دسته دیگر معتقدند که باید به طور مطلق از جنگ دست کشید. در هر دو گروه کسانی از سابقین اولین قرار دارند. عمار، سهیل بن حنیف، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، عبدالله بن عمر و امثال آنها قرار گرفته‌اند و شاید اکثر بزرگان صحابه بر این رأی و نظر بودند که از جنگیدن خودداری نمایند و در هر دو لشکر بعد از علی افضلتر از سعد بن ابی وقاص موجود نبود که ایشان از جمله قاعدین بود. حدیث عمار را کسی که معتقد به جنگ و قتال است مورد استناد قرار می‌دهد، چون اگر قاتلان او باغی باشند، الله تعالی فرموده:

﴿فَقَاتِلُوا آلَ تَبَعِي﴾ «با آن دسته که ستم و تعدی می‌ورزند بجنگید».

عقیده قاعدین در جنگ و همراهی نکردنشان با گروه‌های متخاصم

اما کسانی که از جنگیدن خودداری کردند و نظرشان بر این امر بود و به احادیث صحیحی از پیامبر ﷺ استناد می‌کردند که در هنگام فتنه، نشستن بهتر از جنگیدن است و می‌گفتند: این جنگ و امثال آن قتال الفتنة یعنی جنگیدن در هنگام فتنه است، چنانکه حدیث صحیح در این زمینه گویا و روشن است و رسول الله ﷺ در این مورد دستور به جنگ صادر ننموده و به آن راضی نبوده است بلکه به صلح راضی و به قتال اهل بغی امر کرده است. و در این مورد هم نفرموده از همان آغاز کار، جنگ کنید؛ بلکه فرموده: ﴿وَإِنْ طَافَيْتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَبْغِيَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾ [الحجرات: ٩].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد.»

شروع جنگ را الله تعالی امر نفرموده بلکه دستور داده است، هرکس بغی بر علیه او انجام گیرد با آن که بغی کرده، بجنگد چون در آن صورت قتل و کشتن هر باغی واجب می‌شد چون اکثر مؤمنان و غالب مردم مرتکب بغی و ظلم هستند. بلکه وقتی دو طایفه از مؤمنان جنگیدند آنچه که واجب است بایستی در بین آنها اصلاح

ایجاد کرد و با هیچکدام از آنها مأمور به جنگیدن نیستند و اگر بعد از آن یکی از آنها بغی کرد، کشته می‌شود چون جنگ را ترک نمی‌کند و اصلاح را واجب نمی‌داند و شرش جز با جنگیدن دفع نمی‌گردد. در آن وقت جنگیدن با او به منزله جنگ با تجاوزگری است که به جان و مال مردم دستبرد می‌زند و ظلمش از دیگران تنها با جنگیدن دفع می‌شود. چنانکه رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۱. «کسی که به خاطر مال، دین، خون، و ناموسش کشته شود، شهید است». بر این اساس اگر تمام لشکریان باغی باشند در ابتدا نباید با آنها جنگید بلکه مأمور به اصلاح در بین آنها هستیم و همچنین جنگیدن با آنها وقتی که در بین خود دارای اختلاف آراء و در اطاعت و فرمانبرداری ضعیف هستند، جایز نیست. مقصود این است که این حدیث لعن احدی از اصحاب را مباح نمی‌کند و موجب فسق او نمی‌شود.

جواب سؤال چهارم:

اهل بیت به حمد و ثنای الله هرگز سب نشده و مورد ناسزاگویی واقع نشده‌اند.

جواب سؤال پنجم:

حجاج احدی از بنی هاشم را نکشته است تنها از اشراف و بزرگان عرب کسانی را کشته و او با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد اما چون فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بنی امیه به این کار راضی نبودند همین امر باعث جدایی بین آنها گشت. زیرا آنها را همتای هم نمی‌دانستند. والله أعلم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین